معمای پلیسی شماره ۱۱۲

توطئه عشق

مهدی ابراهیمی

صدای وحشتزده پسری از آن سوی گوشی شنیده می شد: «اینجا قتلی رخ داده است، من روبروی جنگل های چینگر هستم همه جا تاریک و خلوت است بیایید اینجا!...»

وقتی مکالمه پسر ناشناس با ناله ای که از پشت گوشی شنیده شد، ناتمام ماند، اپراتور پلیس ۱۱۰ سریع با مرکز پیام جنایی تماس گرفت و گزارش یک جنایت و خطر جانی برای شاهد عینی را مخابره کرد.

ساعت ۱۰ شب بود که موبایل کشیک قتل زنگ خورد، بازپرس شمس شنید که در محله خلوت چینگر یک جنایت رخ داده است اما همه چیز در هاله ای از ابهام است، ۱۵ دقیقه بیشتر طول نکشیده بود که به نخستین حلقه پلیس رسید و داخل منطقه ممنوعه شد، هلی کوپتر پلیس در آسمان چرخ می زد و با آمدن به ارتفاع پایین با نورافکن به جست وجوی لابه لای درختان پارک جنگلی و خیابان های فرعی و خلوت می پرداخت.

عملیات جست وجو حال و هوای خاصی داشت، قدم زنان در حال رفتن به دل تاریکی بود که سروان بهپوری با رساندن خود به او گفت که تماس گیرنده را در حالی که نیمه بی هوش بود کنار خودرویش در جاده فرعی ضلع غربی پارک جنگلی پیدا کرده ایم.

وقتی به سمت محل پیدا شدن این پسر جوان حرکت کردند در تاریکی شب نور قرمز و سبز رنگ چراغ گردون های بنز الگانس ها فضای خوفناکی را پیش رویشان قرار داد، به صورت مارپیچ چندین خیابان بدون چراغ را پشت سر گذاشتند تا اینکه از دور به تجمع نیروهای پلیس در گوشه ای از جاده برخوردند.

وقتی از خودرو پیاده شد، صدای فریادهای یکی از سرنیم های پلیس که پشت بی سیم خواستار اعزام آمبولانس اورژانس به محل حادثه بود را شنید، نخستین تصور این بود که قربانی حادثه هنوز زنده است اما وقتی خود را به پیکان سفید رنگ رساند مردی جوان را در حالی که پشت سرش خون آلود بود و با تکیه بر چرخ عقب خودرو بی هوش شده بود را دید.

هنوز نفس می کشید اما کسی جرأت نداشت به او نزدیک شود، ترس بر این بود که صحنه به هم بخورد، گوشی موبایلی در کنار دست راست آن مرد افتاده بود، همین بازپرس شمس را مطمئن کرد که وی همان شاهد جنایت است و مورد حمله عاملان قتل قرار گرفته است.

همه به شکل حلقه ای در اطراف پیکان ایستاده بودند و عملیات جست وجو متوقف شده بود اما بازپرس می دانست که بایستی جسدی در همان اطراف بوده باشد، چشمانش را به همه طرف چرخاند، در آن تاریکی چیزی دیده نمی شد، پیکان به گونه ای توقف کرده بود که سمت آن شمال به جنوب بود و مشخص می کرد شاهد جنایت به سمت اتوبان کرج حرکت می کرده است و به خاطر علتی که می تواند سرنخی اصلی در این پرونده باشد در آن فضای خطرناک خودرو را نگه داشته و از آن پیاده شده است.

نیاز بود کمی صبر کند بعد عملیات اصلی جست وجو را آغاز کنند، تا رسیدن اورژانس به وارسی پیکان سفید رنگ پرداخت، سوییچ روی خودرو بود اما جوان ناشناس مشخص نبود که چرا چراغ هایش را خاموش کرده است، داخل خودرو تمیز و مرتب به نظر می رسید و هیچ علایمی که نشانگر درگیری داخل آن باشد وجود نداشت، آن مرد واقعا بی عقلی کرده بود که به جای پا گذاشتن روی پدال گاز، ترمز کرده بود.

اگر قتل در آنجا رخ داده بود مطمئناً عاملان جنایت سارق نبودند چون می توانستند خودرو و موبایل جوان شاهد را نیز بدزدند و امکان داشت با عجله و ترس از پلیس دست به سرقت نزده باشند.

وقتی امدادگر اورژانس گفت که خطری جوان ناشناس را تهدید نمی کند با انتقال او به بیمارستان تنها سرنخ از دست رفت و حساس ترین لحظه جست وجو آغاز شد و خیلی سریع جواب داد، جالب بود دقیقاً در ۱۰ متری پیکان به سمت جنوب در حاشیه خاکی جاده که با درختان پارک فاصله ۲۰ متری داشت یک ماتیز نقره ای رنگ که نوع توقف آن مشخص می کرد در حال حرکت از جنوب به شمال یعنی سمت دهکده المپیک بود دچار حادثه شده است.

بازپرس شمس زودتر از دیگران به ماتیز رسید، دستکش جراحی پوشید و با کشیدن دستگیره در آن را باز کرد و چراغ قوه را داخل آن انداخت، باور کردنی نبود همه جای صندلی ها، فرمان، داشبورد، سقف ماتیز و شیشه ها خون آلود بودند به گونه ای که تصور می شد در آنجا گوسفندی را سلاخی کرده اند.

فضای مشمئزکننده ای داشت اما از جسد خبری نبود، سوییچ روی ماتیز بود و اینکه چرا قاتلان سعی در سرقت آن نداشته اند ماجرا را بیشتر پیچیده می کرد.

بازپرس شمس برای نخستین بار تصور می کرد با یک قاتل زرنگ روبروست، همه مسائل غیرعادی بود و تاکنون با چنین صحنه ای روبرو نشده بود، بیشترین خون روی صندلی راننده ریخته شده بود و روی آن که از چرم بود مقداری خون حالت دریاچه به خود گرفته بود، جسد بایستی دقایق زیادی پشت فرمان مانده باشد، وقتی خواست در سمت راننده را باز کند خود را در حلقه نورافکن های تیم های جست وجو دید، در را باز کرد و از رد خونی که روی دیواره و چارچوب آن بود پی برد که جسد را به سمت درختان انتقال داده اند.

قاتلان خیلی سعی داشتند که ردهای خونی از مقتول، مسیر حرکت داده شدن آن را نشان ندهند اما موفق نشده بودند، در فواصل کوتاه قطرات خون زیر نور پروژکتورها برق می زد، از بین ۱۰ رده درخت عبور کرده بودند که از دور شیئی سفیدرنگ زیر نور برق زد، بازپرس با وسواس بسیاری که سعی داشت از محل قدم برداشتن قاتلان حرکت نکند، خود را به جسد رساند، خیلی فجیع بود، دختری جوان که مانتو و روسری سفید به تن داشت غرق در خون روی زمین افتاده بود.

هیچ جای این دختر سالم نبود، با دقیق شدن به محل جراحات، بازپرس دید که همه ضربات از ناحیه کمر به بالا و بیشتر به صورت و سر زده شده است، به خوبی حدس زد که این دختر در زمان حمله قاتل پشت فرمان نشسته بود.

جسد به پهلو و به پشت روی زمین افتاده بود، بازپرس شمس پی برد که قاتل جسد را روی شانه اش گذاشته و با توجه به لاغری مقتول حمل آن راحت بوده است و زمانی که به میان درختان رسیده است آن را به پشت پرت کرده است و می تواند تنها یک نفر قاتل بوده باشد چون اگر دو نفر بودند جسد بایستی روی زمین کشانده می شد و یا روی دستان آنان حمل می شد که هر دو صورت یا کاملاً طاقباز می افتاد و یا با صورت روی زمین می افتاد.

هیچ ردپا یا سرنخ دیگری در صحنه جنایت نبود و نمی شد حدس زد این قتل چگونه و چرا رخ داده است؟! بازپرس شمس از مأموران تشخیص هویت خواست با دقت داخل خودروی ماتیز را بررسی کنند تا نشانی ای از مقتول و خانواده اش به دست آورند سپس از حلقه خودروهای پلیس خارج شد و سوار بر خودرواش به سمت بیمارستان حرکت کرد.

وقتی دکتر بیمارستان گفت که جوان مجروح به هوش است اما مقداری ناله می کند، بازپرس به اتاق شماره ۲۰۰ رفت و بالای سر او ایستاد، سرش پانسمان بود و ناله می کرد، با چشمان نیمه باز وقتی بازپرس را دید، گفت: «دخترم چی شد، او زنده است؟» همین جمله را که گفت باز از هوش رفت.

پرستار اتاق که بالای سر آن جوان ایستاده بود علت بی هوشی را تزریق مسکن عنوان کرد و از بازپرس خواست تا صبح سراغ وی برگردد، آنجا ماندن از دست دادن فرصت بود، بازپرس وقتی از بیمارستان خارج شد به کلانتری رفت و جالب اینکه مشخصات دختر و خانواده اش به دست آمده بود.

مقتول دختر ۲۲ ساله ای به نام دریا بود که پدرش نمایشگاه خودرو داشت. مردی روی صندلی نشسته و تندوتند به سیگارش پک می زد و زن در گوشه ای گریه می کرد و دریا، را صدا می زد، پدر و مادر مقتول در بازجویی ها تأکید داشتند که دخترشان با نامزد خود که دانشجوی مهندسی است قرار ملاقات داشت و در آخرین تماس با خانه که از موبایل بنیامین، گرفته بود به مادرش گفته تا نیم ساعت دیگر به خانه بازمی گردد.

با راهنمایی های پدر دریا، مأموران کلانتری به خانه نامزد این دختر اعزام شدند و بنیامین را در کمتر از یک ساعت به نزد بازپرس آوردند. این مرد جوان که بسیار جنتلمن نشان می داد شوکه شده بود، از سر و وضعش مشخص بود از خواب بیدارش کرده اند، هاج و واج به پدر و مادر دریا نگاه می کرد و رنگ به چهره نداشت. وقتی در یک اتاق ۶ متری پشت میز بازجویی نشست از بازپرس شمس پرسید چه خبر است؟ من که کار بدی نکرده ام، یعنی نمی توانم با نامزدم دعوا کنم.

سر چه موضوع دعوا کردی؟

او می گفت دیگر به درد هم نمی خوریم، اصرار کردم علتش را بگوید اما نمی پذیرفت، گریه می کرد و اعتنایی به حرف هایم نداشت.

کی دریا را دیدی؟

عصر بود که همدیگر را در برابر بیمارستانی که من برای انجام کاری به آنجا رفته بودم دیدیم، چون دریا، خودرویش را آورده بود من خودروام را حوالی بیمارستان پارک دادم و به همراه او سوار ماتیز شدم، شام را بیرون خوردیم بعد در خیابان ها چرخی زدیم.

چرا می خواست نامزدیتان به هم بخورد؟

نمی دانم، هرچه اصرار کردم نگفت.

با هم درگیر شدید؟

فقط یک سیلی به صورتش زدم آن هم به خاطر عصبانیت شدید بود.

تاکی با هم بودید؟

نزدیک ۱۰ شب بود که من را در برابر بیمارستان پیاده کرد، به اندازه ای ناراحت بودم که دیگر برای ادامه کارم داخل بیمارستان نرفتم از دریا خواستم من را حلوی خودروام پیاده کند، بعد بدون خداحافظی پیاده شدم، او نیز بعد از مکث کوتاهی با سرعت حرکت کرد.

دریا، از کسی یا تهدیدی حرف نزد؟

فقط تکرار می کرد متأسفم، متأسفم، من نیز کلافه شده بودم، کاری نکرده بود که عذرخواهی کند، اگر خواسته اش منطقی بود می پذیرفتم و تمام! اما او پنهان کاری می کرد.

چه خودرویی داری؟

یک پژو پرشیای سیاهرنگ دارم که الآن جلوی خانه ام پارک است.

بیمارستان که در آن کار داشتی، کدام سمت است؟

سمت آریاشهر، بیشتر یک درمانگاه است.

برای قتل دریا، انگیزه ای داشتی؟

قتل؟!! دریا کشته شده است. نکند خودکشی کرده، روحیه اش خیلی خراب بود، نمی دانم چرا در آن شرایط روحی قرار گرفته بود.

خودکشی در کار نبوده، دریا را کشته اند و شما مظنون شماره یک ما هستید؟

من قاتل نیستم، اصلاً چنین روحیه ای ندارم.

آخرین تماس دریا با خانه اش توسط موبایل تو بود و گفته که نیم ساعت دیگر به خانه برمی گردد، چه دفاعی داری؟

او زنگ زد، اتفاقاً همین ادعا را کرد اما بعد از پیاده شدنم، نمی دانم چه اتفاقی افتاده است.

بنیامین بایستی در بازداشت می ماند، آن شب وقتی بازپرس به خانه اش رفت تصور می کرد نامزد دریا، نقش بی گناهی را خوب بازی می کند، اما در حرف هایش مشخص بود که انگیزه کافی برای قاتل بودن دارد. ساعت ۱۰ صبح فردای جنایت، بازپرس شمس سراغ شاهد جنایت که مجید نام داشت، رفت:

تو پلیس را در جریان قتل گذاشته ای؟

بله، خیلی وحشتناک بود، می دانستم چند لحظه بعد از هوش خواهم رفت، به سختی شماره ۱۱۰ را گرفتم.

در آن خیابان خلوت چه می کردی؟

خانه مان در کرج است، می خواستم از آن خیابان خودم را به اتوبان برسانم، در تهران مسافرکشی می کنم و آخر شب به خانه می روم.

چه دیدی؟

در حال حرکت بودم که از روبرو دیدم خودروی ماتیز به حالت انحراف در حاشیه خاکی ایستاده است، سریع ترمز کردم همانجا توقف کردم بعد از خودرو پیاده شدم.

چرا آنجا توقف کردی؟

ترسیدم اگر جلوتر بروم، دتصور شود من باعث انحراف ماتیز شده ام، چراغ های آن روشن بود، وقتی به ماتیز نزدیک شدم و داخل آن را نگاه کردم با صحنه هولناک روبرو شدم، داخل آن خون آلود بود، شیشه ها، صندلی ها همه اش خون بود، حالت تهوع به من دست داد، ترسیده بودم در حال فرار به سمت خودروام بودم که ضربه ای به سرم خورد و روی زمین افتادم، هیچ صدایی نمی آمد فقط دیدم که یک پژوی سیاهرنگ از کنار صورتم عبور کرد و به سمت دهکده المپیک حرکت کرد، خودم را به سختی داخل پیکان رساندم و با برداشتن موبایل به پلیس زنگ زدم، هنوز مکالمه ام تمام نشده بود که بی هوش شدم.

وقتی به اینجای بازجویی رسید، مجید، به حالت تهوع گریه کرد: شب بدی بود، هر لحظه احساس می کردم به قتل خواهم رسید، شانس آوردم که زنده ام.

بازپرس شمس وقتی شنید خودروی پژوی سیاهرنگی در محل جنایت دیده شده است به یاد بنیامین، افتاد و با این تصور که نامزد دریا همدستی دارد و با تعقیب آنان به پارک جنگلی تاریک رفته است از بیمارستان خارج شد تا سراغ بنیامین برود.

هنوز چند خیابان از بیمارستان دور نشده بود که پایش را روی ترمز فشار داد و فرمان را به سمت بیمارستان چرخاند، عصر آن روز مجید و دوستش به نام پرویز، در حال اعتراف به قتل دریا بودند، پرویز قبل از نامزدی دریا، با بنیامین با این دختر آشنا بود و به همدیگر وعده ازدواج داده بودند و چون دریا می خواست با پسر دیگری ازدواج کند دست به تهدید زده بود که اگر نامزدی اش را به هم نزند بنیامین را خواهد کشت و عکس های یادگاری که بین دریا و پرویز بود را تکثیر خواهد کرد و باعث آبروریزی اش خواهد شد.

این شرور گفت: شب جنایت وقتی بنیامین از خودروی دریا پیاده شد ما که در تعقیب او بودیم سد راه خودروی ماتیز شدیم و من سوار خودروی دریا شدم، مقتول را خیلی دوست داشتم، وقتی شنیدم که می خواهد هرطوری شده با نامزدش زندگی کند و نمی تواند از او دل بکند عصبانی شدم و با کشاندن دریا به چینگر، او را کشتم، سپس محمد به پلیس زنگ زد و برای رد گم کردن با ضربه ای به سرش زدم و او را بی هوش رها کردم.

خوانندگان گرامی با اشاره به تنها یک دلیل - نه بیشتر - بازپرس شمس می توانید در معمای پلیسی شرکت کنید، پاسخ هایتان را به صندوق پستی روزنامه ایران ارسال کنید.

پاسخ و اسامی برندگان معمای پلیسی شماره ۱۰۹ را فردا سه شنبه در همین صفحه بخوانید.

بسمه تعالی
شرکت ملی صنایع پتروشیمی
شرکت پتروشیمی تبریز(سهامی عام)
نوبت اول
آگهی مناقصه عمومی
شرکت پتروشیمی تبریز(سهامی عام) در نظر دارد انجام کلیه کارهای مربوط به خدمات ایمنی و آتش‌نشانی را از طریق برگزاری مناقصه به پیمانکار واجدشرایط واگذار نماید:
لذا از کلیه پیمانکارانی که دارای سوابق کاری مرتبط معتبر و توانائی مالی برای ارائه تضمین شرکت در مناقصه به مبلغ -/۴۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به صورت چک تضمین بانکی یا ضمانتنامه بانکی و یا واریز نقدی به حساب پتروشیمی تبریز(۵۱۸۰۴۴۲۳۰) را دارند دعوت می‌نماید. ضمن اعلام آمادگی نسبت به ارسال مدارک ذیل تا حداکثر یک هفته پس از انتشار نوبت دوم این آگهی به نشانی زیر اقدام نمایند.
تبریز، جاده تبریز- مراغه، مجتمع پتروشیمی تبریز، دفتر امور حقوقی و پیمانها.
مدارک لازم:
الف- کپی اساسنامه شرکت و آگهی تأسیس و آخرین تغییرات مندرج در روزنامه رسمی.
ب-سوابق کاری معتبر به همراه تصویر قراردادها.
ج-پروانه کسب از اتحادیه ذیربط
بدیهی است پس از بررسی مدارک مذکور از شرکتهای واجدشرایط برای شرکت در مناقصه دعوت به عمل خواهد آمد.
به منظور کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۴۳۸۲۱۲۱(۰۴۱۱) تماس حاصل فرمائید.
روابط عمومی
شرکت پتروشیمی تبریز (سهامی عام)
تلاش آفرینش بالندگی
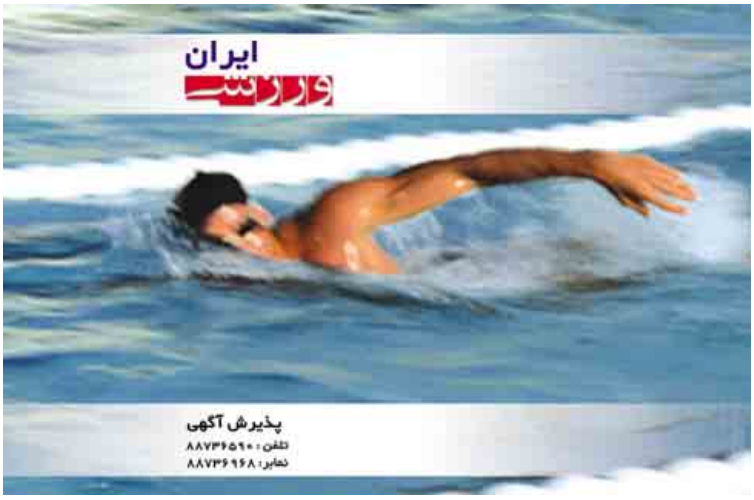
ارتباط تصویری، زبان مشترک همهٔ انسانها
نشریه‌ی طراحی گرافیک ایران
نشان نشریه‌ای است تخصصی، پژوهشی و آموزشی
با هدف گسترش ارتباط بین طراحان گرافیک
ایران، آسیا و جهان. تلفن اشتراک ۸۸۷۳۳۶۷۶